

تغییر عناصر دعوی: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی خیرالله هرمزی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۴)

چکیده

یکی از اموری که به‌عنوان یک اصل در آیین دادرسی مدنی پذیرفته شده، اصل تغییرناپذیری عناصر دعوی می‌باشد. در ادبیات حقوق و قوانین ما به این اصل اشاره و بحثی نشده است. هدف از تحریر این مقاله تبیین عناصر دعوی و بررسی امکان تغییر آن در طول دادرسی یا همان قسمت اخیر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد که استادان آیین دادرسی مدنی در کتاب‌ها و مقاله‌های خود کمتر به آن پرداخته‌اند؛ از این رو در این نوشتار سعی شده به استناد ماده‌ی یادشده و سایر مواد قانون آیین دادرسی مدنی، عناصر دعوی تعریف و چگونگی تغییر آن بحث و مطالعه شود.

کلید واژگان: عناصر دعوی، اطراف دعوی، موضوع دعوی، سبب دعوی، ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی

مقدمه

علم حقوق علم موجودات اعتباری بوده و تفاوت وجود اعتباری و وجود طبیعی در این است که وجود طبیعی وجود خارجی دارد، اما وجود اعتباری وجود خارجی نداشته و قابل لمس نیست؛ با این حال می‌توان آن را فهمید، مانند بیعی که بین مردم متداول است. انسان‌ها برای تنظیم روابط خود موجودات اعتباری زیادی خلق کرده که علم حقوق به این روابط نظم می‌دهد. تعیین ماهیت هر موجود اعتباری با تعیین عناصر آن امکان‌پذیر است. به‌طور مثال ماده‌ی ۵۵ قانون مدنی وقف را با توجه به عناصر سازنده‌ی آن، این‌گونه تعریف می‌کند: «وقف عبارت است از این که عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود» یا این که ماده ۳۰۸ قانون مدنی غصب را این‌گونه تعریف می‌کند: «غصب استیلا بر حق غیر است به نحو عدوان». بنابراین با توجه به تعاریف یادشده و مراجعه به کتب حقوق و فقهی می‌توان با تجزیه و تحلیل عناصر ماهیت‌های حقوقی، آنها را از یک‌دیگر باز شناخت (هرمزی، ۱۳۸۹)؛ این امر حتی در مواردی که ماهیت‌های حقوقی تعریف نشده‌اند نیز امکان‌پذیر می‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۹).

حال با توجه به مقدمه‌ی یادشده این سؤال مطرح می‌شود که تعریف دعوی چیست و عناصر آن کدام‌اند؟ آیا پس از تعیین عناصر دعوی و در اثناء رسیدگی می‌توان عناصر دعوی را تغییر داد؟ در این مقاله پاسخ به سئوالات یادشده را با توجه به ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی بحث کرده و پاسخ خواهیم داد.

قسمت اول - بحث نظری

مفهوم دعوی

در قوانین موضوعه‌ی ایران دعوی تعریف نشده است. اصل سی و چهارم قانون اساسی، دادخواهی را حق مسلم هر فرد می‌داند و در اصل بعدی سخن از طرفین دعوی به میان آورده اما تعریفی از دادخواهی و دعوی و تفاوت آنها ارائه نکرده است. قانون آیین دادرسی مدنی نیز با آن که در مواد متعددی کلمه‌ی دعوی را بیان کرده، اما آن را تعریف نکرده است.

دکتر احمد متین دفتری، دعوی را این گونه تعریف می کند: «دعوی عبارت از عملی است که برای تثبیت حقی انجام می شود؛ یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز قرار گرفته است» (متین دفتری، ۱۳۷۸، جلد ۱، ص ۲۰۹). استاد لنگرودی نیز دعوی را این گونه تعریف کرده اند: «الف: منازعه در حق معین را گویند؛ ب: ادعای مدعی که دعوی به معنی اخص نامیده می شود؛ ج: مجموع ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه که دعوی به معنی اعم نامیده می شود» (لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۰). دکتر کاتوزیان نیز دعوی را این گونه تعریف می کند: «دعوی حقی است که به موجب آن اشخاص می توانند به دادگاه مراجعه و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله اجرای قانون، از حقوقشان در برابر دیگری حمایت شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص ۱۱۷). دکتر عبدالله شمس با بررسی بیشتری گفته است: «دعوی در قوانین در سه مفهوم مختلف به کار می رود: اول - دعوی، توانایی قانونی مدعی حق تضييع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوط است؛ دوم - دعوی در بعضی مقررات، به مفهوم منازعه و اختلافی آمده است که در مرجع قضاوتی مطرح شده و تحت رسیدگی بوده یا می باشد. بنابراین دعوی، بدین مفهوم زمانی محقق می شود که دعوی در معنای اول (حق قانونی اقدام) به وجود آمده و دارندهی حق، آن را اعمال کرده و در معرض رسیدگی مرجع قانونی قرار داده باشد. دوم، دعوی در بعضی موارد به معنی ادعا به کار می رود که منظور ادعایی می باشد که در مرجع قضاوتی مطرح نشده و یا ادعایی که در خلال رسیدگی به عنوان امر تبعی مطرح می شود» (شمس، ۱۳۸۰، جلد ۱، ص ص ۳۱۱-۳۱۰). به نظر می رسد تعریف اول، تعریف حق دادخواهی و تعریف دوم، تعریف دعوی به مفهومی که در دادرسی مدنی مطرح است، می باشد.

فقها نیز دعوی را تعریف نکرده و بیشتر عناصر آن را مورد بحث قرار داده و آن را با عنوان مدعی و منکر بیان کرده اند؛ زیرا از نظر فقها، دعوی هنگامی تحقق می یابد که دو نفر در مورد حقی مدعی و منکر باشند؛ بنابراین به دعوی از این زاویه نگاه می کنند.^۱

۱. صاحب عناوین در این مورد بیانی زیبا دارد: لاریب فی أن الدعوی و الانکار لا یتحققان الا بنفی و إثبات واردین علی شیء واحد. فلو نفی کلّ منهما او اثبت کلّ منهما فلا نزاع، ولو نفی احد هما شیءاً و اثبت الآخر شیءاً آخر فلا بحث ایضاً، إلا اذا رجح الاثباتین الی شیء واحد، هو محل نزاع، و کذا لو أثبت کلّ منهما شیءاً آخر، أو نفی کلّ منهما شیءاً آخر، فأنه لا یتحقق نزاع الا اذا رجح احد اثباتین الی نفی معارض الآخر، أو احد النفیین الی اثبات معارض آخر: السيد عبدالفتاح الحسینی المراغی، العناوین - مؤسسه النشر الاسلامی، التاریخ ۱۴۱۸هـ. ق. الجزء الثاني، ص ۵۸۱۹، القاعده

در حقوق فرانسه نیز در مورد تعریف دعوی اختلاف وجود دارد و مفهوم آن با مفاهیمی مانند؛ حق دادخواهی^۱، رسیدگی قضایی^۲، ادعا^۳، تقاضای رسیدگی به دادخواست^۴ به هم آمیخته شده و در مورد آن اختلاف وجود دارد.^۵ با این وجود، مادهی ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه دعوی را این گونه تعریف می کند: «دعوی از نظر مدعی حق عبارت از این است که ادعای او توسط قاضی به منظور اثبات یا عدم اثبات شنیده شود و برای طرف دیگر دعوی عبارت است از مورد انکار قراردادن اساس آن ادعا».^۶

تعریف قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه از دعوی به حقیقت نزدیک تر می باشد؛ زیرا تعریف یادشده نزاع را از زاویهی هر دو طرف دعوی نگاه می کند، چرا که در واقع خواهان مدعی حقی از خواننده و خواننده منکر وجود چنین حقی است. این تعریف با نظر فقهای اسلامی در مورد مدعی و منکر نیز مشابهت هایی دارد.

حال با توجه به تعاریف یادشده و با عنایت به عناصر دعوی که عبارتند از خواهان، خواننده، موضوع دعوی و جهات آن می توان دعوی را این گونه تعریف کرد: دعوی عبارت است از مراجعهی شخصی به دادگاه های دادگستری و ادعای حقی از طرف او علیه دیگری به جهتی از جهات قانونی و ابلاغ آن به خواننده و شروع به رسیدگی به آن در دادگاه.

تعریف یادشده در واقع تفاوت اقامهی دعوی با حق مراجعه به دادگاه را تبیین کرده؛ زیرا کلیهی اشخاص حق رجوع به دادگاه را دارند اما هنگامی می توانند این حق را اعمال کنند که حقی از حقوق آنها انکار یا تضییع شده و تصمیم به رجوع به دادگاه های دادگستری بگیرند. از طرف دیگر صرف رجوع به دادگستری و ارایهی دادخواست یا

البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر. هم چنین ر.ک: ۱- میرزا محمد حسن الآشتیانی، کتاب القضاء، منشورات دارالهجره: تاریخ ۱۴۰۴ هـ. ق. ص ۳۳۱. ۲- علی اصغر مروارید، سلسله النایع الفقهیه، جلد ۳۳، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، لبنان ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۳۹۳ - کتاب الدعوی و توابعها (المدعی الذی یُخلی و سکوته، أو یخالف اصل او الظاهر المنکر بازائه... ۳- السید محمدجواد الحسینی العاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، المجلد ۲۰- کتاب القضاء، دارالتراث، لبنان، بیروت ۱۴۱۸ هـ. ق.، ص ۱۰۹، المقصد الثالث، فی الدعوی و الجواب.

1. Le droit d'accès à un tribunal

2. Instance

3. Prétention

4. Demande

5. Nicolus, Cayrol, Repertoire, de Procèdeur civil, 2003 ...

Loïc Cadià, Jacques Normand, Soraya Amranime Mèkki, Théorie Générale du Procèdeur civil, Puf- 2010, P. 3104, La notion d'action.

6. L'action est Le droit, Pour l'auteur d'une pretention, d'être endtendu sur le fond de celle-ci afin que le juge le dise bien au mal fondè. pour l'adversair, l'action est le droit de discuter le bienfondé de cette pretention.



شکایت به معنای تحقق دعوی نیست؛ زیرا امکان دارد شخص پس از ثبت دادخواست یا شکایت و قبل از ابلاغ به خواننده و شروع رسیدگی، دادخواست یا شکایت خود را مسترد کند. به همین منظور است که ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی بین استرداد دعوی و دادخواست تفکیک قائل شده و اشعار می‌دارد: «استرداد دعوی و دادخواست به ترتیب زیر صورت می‌گیرد:

الف) خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت دادگاه، قرار ابطال دادخواست صادر می‌نماید؛

ب) خواهان می‌تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوی خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوی صادر می‌نماید.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بند الف و ب ماده ۱۰۷، استرداد دادخواست را تا قبل از اولین جلسه رسیدگی امکان‌پذیر می‌داند. بنابراین بعد از ارایه‌ی دادخواست به دادگاه و تا آغاز اولین جلسه هنوز دعوی شروع نشده زیرا خواننده چیزی نگفته و منکر حق خواهان نشده است. به عبارت دیگر، وجود مدعی و منکر برحق واحد تحقق نیافته و ای بسا خواهان با استرداد دادخواست خود دیگر هیچ وقت مدعی وجود حقی برای خود نشود. اما بعد از آغاز رسیدگی یعنی وجود مدعی و منکر برحق واحد، دعوی تحقق پیدا می‌کند. به همین دلیل فقها معتقدند که اگر مدعی علیه (خواننده) اقرار به نفع مدعی کند، دعوی از بین می‌رود زیرا مدعی و منکر وجود ندارد.^۱ استاد لنگرودی نیز به تقلید از فقها بر این عقیده است که در این موارد نیاز به صدور حکم نیست و چون نزاعی وجود ندارد، قاضی می‌باید قرار سقوط دعوی صادر کند (لنگرودی، ۱۳۵۲، جلد ۳، ص ۵۳۹).

۱. از جمله شرایط دعوی نزد فقها این است که مدعی دعوی خود را علیه شخص مطرح نماید. امام خمینی (قدس سره) در شروط سماع دعوی می‌نویسد: السامع: «آن یكون للمدعی طرف یدعی علیه، فلو ادعی امرأ دون ان تكون علی شخص ینازعه فعلاً لم تسمع». آیت‌الله العظمی محمد فاضل لنگرانی (قدس سره) در شرح این شرط این‌گونه تحریر می‌کند: «لا خفاء فی أن رفع التنازع و فصل الخصومه یفتقر الی ان یكون هنا شخصان متنازعان، فلو ادعی امرأ من دون ان تكون علی شخص ینازعه فعلاً فیها، لم تسمع»: تفصیل الشریعه، فی شرح تحریر الوسیله، القضاء والشهادات، مرکز فقه ائمه الاطهار ۱۴۲۰ هـ. ق. صص ۸۴-۸۳.

عناصر دعوی

حال که مفهوم دعوی به عنوان یک وضعیت حقوقی روشن شد به تبیین عناصر سازنده آن می پردازیم؛ این عناصر عبارتند از:

الف) اطراف دعوی: خواهان (مدعی) شخصی است که ادعای حقی علیه غیر می کند. حال خواهان امکان دارد شخصی حقیقی یا حقوقی بوده و بیش از یک یا چند نفر باشد. خوانده (مدعی علیه) که علیه او ادعای حقی شده نیز امکان دارد شخص حقیقی یا حقوقی بوده و بیش از یک نفر باشد.

ب) موضوع دعوی: که همان حق مورد نزاع بوده و در دادرسی مدنی منظور از موضوع دعوی مجموع ادعاهای خواهان و خوانده است. به طور مثال اگر خواهان ادعای اثبات وجود حق ارتفاق در ملک متعلق به غیر باشد، موضوع دعوی جمع ادعای خواهان و خوانده در مورد وجود حق ارتفاق می باشد.

ج) سبب یا اسباب وجود حق: ماده ۱۴۰ قانون مدنی اسباب تملک را احصا کرده است. این ماده مقرر می دارد: «تملک حاصل می شود: ۱- به احیای اراضی موات و حیات اشیاى مباحه؛ ۲- به وسیله ی عقود و تعهدات؛ ۳- به وسیله ی اخذ به شفعه؛ ۴- به ارث.

در این ماده مراد از تملک، تنها مالکیت نیست بلکه حق می باشد. بر موارد یادشده در این ماده باید الزامات غیر قراردادی یا مسئولیت های قهری و حقوقی را که منشأ ایجاد آن قانون است، افزود. بنابراین شخصی که ادعای حقی می کند و مدعی است شخص دیگری حق او را مورد تضییع و انکار قرار داده، باید اسباب ایجاد حق خود را در دعوی بیان کند. گرچه در فقه بیان سبب ایجاد حق به عنوان شرط استماع دعوی نیامده^۱ اما قانون آیین دادرسی مدنی به موجب بند ۴ ماده ۵۱ بیان تعهدات و جهات (اسباب) را ضروری می داند.

۱. لم یشرط فی سماع الدعوی ذکر الاسباب، فتکفی الدعوی بنحو اطلاق من غیر ذکر السبب سواء کان المدعی به عبناً أو دیناً او عقد من العقود، اذ لا دلیل علی الشترط ذکر السبب، فیرجع الی أدله وجوب سماع الدعوی و النظر فی المرافعه: الشیخ حسین المویّد: مبانی القضاء و الشهادات - مکتبه الفراهیدی - قم، ۱۴۱۱ هـ. ق. ص ۱۴۶. لم یشرط فی سماع الدعوی ذکر سبب استحقاقه، فتکفی الدعوی به نحو اطلاق من غیر ذکر السبب - آیت الله العظمی الشیخ محمد الفاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح التحریر الوسيله - القضاء و الشهادات - ص ۹۰، مرکز فقه الاثمه الاطهار، ۱۴۲۰ هـ. ق.

نیز ر. ک: آیت الله العظمی السید عبدالکریم اردبیلی، فقه القضاء الجزء الثانی، ص ۴۷۷ - فی اشترط الکشف عن الاسباب الدعوی - مؤسسه النشر الجامعه المفید الطبعه الثانیه، ۱۴۲۳ هـ. ق.

ضرورت تعیین دقیق عناصر دعوی هنگام اقامه‌ی آن

به موجب قانون آیین دادرسی مدنی، صحت اقامه‌ی دعوی مشروط به بیان دقیق عناصر دعوی است؛ زیرا لازمه‌ی طرح دعوی ارایه‌ی دادخواست می‌باشد. ماده‌ی ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد»؛ بنابراین برای اقامه‌ی دعوی باید مدعی حق، دادخواست بدهد. دادخواست نیز باید حاوی شرایطی باشد. ماده‌ی ۵۱ شرایط دادخواست را بیان کرده و در واقع شرایط یادشده در دادخواست عناصر دعوی را تعیین می‌کند. ماده‌ی یادشده اشعار می‌دارد: «دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگ‌های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:

۱. نام، نام خانوادگی، نام پدر، سن، اقامتگاه و حتی الامکان شغل خواهان؛ تبصره: در صورتی که دادخواست توسط وکیل تقدیم شود، مشخصات وکیل نیز باید درج گردد؛
 ۲. نام، نام خانوادگی، اقامتگاه و شغل خوانده؛
 ۳. تعیین خواسته و بهای آن، مگر این که تعیین بها، ممکن نبوده و یا خواسته، مالی نباشد؛
 ۴. تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند. به طوری که مقصود واضح و روشن باشد؛
 ۵. آنچه که خواهان از دادگاه درخواست دارد؛
 ۶. بیان ادله و وسایل که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعان و...؛
 ۷. امضای دادخواست دهنده.
- همان گونه که ملاحظه می‌شود، در دادخواست باید عناصر دعوی یعنی خواهان و خوانده (بند ۱ و ۲)، موضوع دعوی (خواسته بند ۳)، اسباب دعوی و دلایل اثباتی آن (بند ۴ و ۶) تعیین شود. ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی با ماده ۲۹۶ قانون یادشده که در مورد مضمون رأی دادگاه است، مطابقت دارد؛ زیرا دادگاه نیز هنگام صدور رأی باید عناصر دعوی را تعیین کند. ماده ۲۹۶ مقرر می‌دارد: «رأی دادگاه پس از انشای لفظی، باید نوشته شده و به امضای دادرس یا دادرسان برسد و نکات زیر در آن رعایت شود:
۱. تاریخ صدور رأی؛

۲. مشخصات اصحاب دعوی یا وکیل یا نمایندگان قانونی آنان با قید اقامتگاه؛
 ۳. موضوع دعوی و درخواست طرفین؛
 ۴. جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی براساس آنها صادر شده است؛

۵. مشخصات و سمت دادرسی یا دادرسان دادگاه.»
 ملاحظه می‌شود که در رأی دادگاه نیز عناصر دعوی باید تعیین شود. بند ۲، اصحاب دعوی، بند ۳ موضوع دعوی و بند ۴ اسباب دعوی و دلایل اثباتی آن.
 در حقوق فرانسه که قانون آیین دادرسی مدنی کشورمان تا حدود زیادی از آن اقتباس شده، هنگام طرح دعوی، خواهان باید خوانده، موضوع دعوی (خواسته) و جهات قانونی و حکمی و همچنین اسباب وجود حق را در دادخواست بیان کند.

ماده ۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه مقرر می‌دارد: «فراخوانی طرف به دعوی، عمل مأمور اجرای دادگستری است که به موجب آن خواهان از طرف خود می‌خواهد که نزد قاضی حاضر شود.^۱ همچنین ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه مقرر می‌دارد: «سند فراخوانی به دعوی علاوه بر آنچه که مأمور اجرای دادگستری در آن قید می‌کند، باید حاوی موارد زیر باشد، در غیر این صورت ابطال خواهد شد:

۱- تعیین دادگاهی که دادخواست به آن ارجاع خواهد شد؛

۲- موضوع دعوی و شرح اسباب حکمی و موضوعی آن.»^۲

بنابراین، در حقوق فرانسه نیز هنگام طرح دعوی باید عناصر آن به‌طور دقیق مشخص شود. هم‌چنین در حقوق فرانسه در رأی دادگاه نیز باید عناصر دعوی بیان شود. بند ۶ ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه دادگاه را مکلف به بیان اصحاب دعوی در رأی کرده است. صدر ماده مقرر می‌دارد: «رأی دادگاه به نام مردم فرانسه صادر و متضمن موارد زیر می‌باشد: ... اسم، فامیل یا اسم مستعار اصحاب دعوی و هم‌چنین محل سکونت یا اقامتگاه آنها.» ماده ۴۵۵ همان قانون نیز مقرر می‌دارد: «رأی دادگاه باید ادعاهای طرفین، دفاع و جهات آن را به‌طور خلاصه بیان کند.» چنین شرحی می‌تواند جمع‌بندی آرایه شده‌ی

1. art 55-l'assignation est l'acte d'huissier de justice par lequel Le demandeur cite son adversaire à comparaitre devant le juge.

2. art 56 - l'assignation contient à peine de nullité, outr les mentions prescrites pour l'act d'huissier de justice 1- l'indication de la juridiction devant la quelle est porté l'objet de la demande avec un exposé des moyens en fait et en droit.



طرفین با بیان تاریخ آن باشد، رأی دادگاه باید موجه باشد^۱. بنابراین در حقوق فرانسه نیز در آغاز دعوی باید عناصر دعوی مشخص شود و دادگاه نیز هنگام صدور حکم باید عناصر دعوی را به طور دقیق در رأی خود تعیین کند.

چرایی تعیین عناصر دعوی

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا عناصر دعوی باید از ابتدا تعیین شود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت، هدف از طرح دعوی نزد قاضی رفع اختلاف بر سر حقی بین دو یا چند نفر می‌باشد^۲. مقدمه‌ی فصل خصومت، مشخص بودن طرفین دعوی، حق مورد نزاع و سبب ایجاد حق می‌باشد. زیرا قاضی پس از احراز شرایط دعوی و قابل استماع بودن آن و سپس استماع دفاعیات طرفین و فصل اختلاف، حکم را صادر می‌کند. به موجب حکم قاضی حقوق طرفین تعیین می‌شود. حال اگر عناصر دعوی به طور دقیق معین نشود، صدور حکم و فصل نزاع امکان‌پذیر نیست.

بنابراین، تعیین عناصر دعوی مقدمه صدور حکم است و حکمی که در آن عناصر دعوی به طور دقیق تعیین نشده باشد، در واقع نزاع را فصل نکرده؛ زیرا حکم دادگاه پس از صدور با توجه به عناصر آن از اعتبار امر مختومه برخوردار بوده و همان دعوی دگر بار قابل طرح نیست^۳. اما می‌دانیم که اعتبار امر مختومه و طرح آن در دادگاه در صورت طرح مجدد دعوی در فرضی امکان‌پذیر است که دعوی جدید با دعوی قدیم از نظر عناصر یعنی اصحاب دعوی، موضوع دعوی و سبب دعوی یکسان باشد (کاتوزیان، همان، ص ۱۸۱).

1. art 455: le jugement doit exposer succinctement les prétentions respectives des parties et leur moyens. Cet exposé peut revêtir la forme d'un visa des conclusions des parties avec l'indication de leur date. Le jugement doit être motivé.

۲. انه سمی القضاء قضاء، لأن القاضي يتم الامر بالفصل و يمضيه و يفرغ عنه: میرزا محمد حسن آشتیانی، همان، ص ۲.
 ۳. إن الحكم القاضي لم يعتبر من باب امارته على الواقع محضاً و انما له موضوعية في فصل الخصومه و حسم المرافعه و هو نافذ على جميع و لا يجوز رده و نقضه من أي احد، اذ كان قابلاً للنقض لكان موجباً لتزلزل القضاء الامر الذي ينا في طبيعة السلطة القضائية و يصطدم مع الغرض المتوخى من القضاء و ارجاع الناس الى القاضي في مرافعاتهم: الشيخ حسين المؤيد، همان، صص ۶۶-۶۷. دکتر کاتوزیان نیز در مورد مبنای اعتبار امر قضاوت شده می‌نویسد: «نفع عموم در این است که رسیدگی به دعوی، پایانی داشته باشد و پس از قطعیت حکم، طرح دوباره آن ممنوع شود. به منظور رسیدن به این مطلوب، به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه‌ای داده شده است که به موجب آن هیچ مرجعی نمی‌تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف آثار آن را از بین ببرد»، کاتوزیان، پیشین، ص ۲.

ضرورت تعیین عناصر دعوی از لحاظ نقش قاضی و اصحاب دعوی در دادرسی

رجوع به دادگستری و اقامه‌ی دعوی حق اشخاص بوده و در دعاوی مدنی هیچ دادگاهی حق ندارد بدون تقاضا و درخواست اطراف دعوی وارد رسیدگی شود. ماده‌ی ۲ قانون آیین دادرسی مدنی در این مورد مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر این که شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده‌ی قانونی آنان رسیدگی به دعوی را برابر قانون درخواست کرده باشد». طرح دعوی نیز به موجب دادخواست می‌باشد (ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی). در دادخواست نیز عناصر دعوی باید تعیین شود (ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی). بنابراین تعیین عناصر دعوی در اختیار اصحاب دعوی است. زیرا خواهان در دادخواست خود، خوانده یا خواندگان، موضوع و اسباب دعوی را تعیین می‌کند و خوانده نیز می‌تواند با اقامه‌ی دعوی تقابل افزون‌بر پاسخ‌گویی به خوانده، موضوع دعوی را افزایش یا تغییر داده و بدین ترتیب بر قلمرو دعوی بیافزاید (ماده‌ی ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی).

همچنین خواهان و خوانده می‌توانند با اقامه‌ی دعاوی جلب شخص ثالث بر تعداد اصحاب دعوی بیافزایند و اشخاص ثالث که خود را ذی‌نفع در دعوی بدانند، می‌توانند وارد دعوی بشوند (مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی). در نتیجه می‌توان گفت تعیین عناصر دعوی با اصحاب دعوی بوده و قاضی همان‌گونه که در اقامه‌ی دعوی نقشی ندارد، در تعیین عناصر آن نیز دخالتی ندارد و این یک اصل بوده و قاضی فقط می‌تواند نسبت به آنچه طرفین دعوی از او خواسته‌اند، تصمیم بگیرد و نمی‌تواند نسبت به چیزی که موضوع دعوی نیست رأی دهد. گرچه قانون آیین دادرسی مدنی این اصل را به‌عنوان یکی از اصول دادرسی مدنی به‌صراحت بیان نکرده است اما این اصل به‌عنوان یکی از اصول دادرسی مدنی پذیرفته شده و از ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی قابل استنباط می‌باشد.

ماده‌ی ۴۲۶ مقرر می‌دارد: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته امکان دارد به جهات زیر درخواست اعاده‌ی دادرسی شود: ۱- موضوع حکم مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛ ۲- حکم به میزان بیشتر از خواسته‌ی صادر شده باشد». در حقوق فرانسه این امر جزء اصول کلی دادرسی بیان شده است. ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه در این مورد اعلام

می‌دارد: «موضوع دعوی به وسیله‌ی ادعاهای متقابل طرفین تعیین می‌شود».^۱ ماده‌ی ۵ همان قانون نیز مقرر می‌دارد: «قاضی باید نسبت به تمام آنچه خواسته شده و فقط نسبت به آنچه خواسته شده رأی دهد»^۲ و درباره‌ی مستند بودن رأی نیز ماده‌ی ۷ این قانون اشعار می‌دارد: «قاضی نمی‌تواند رأی خود را مستند به واقعیت‌هایی کند که در دادرسی بحث نشده‌اند».^۳ بنابراین هم در حقوق ایران و هم در حقوق فرانسه تعیین عناصر دعوی و در نتیجه قلمرو آن بر عهده‌ی اصحاب دعوی بوده و قاضی در این مورد دخالتی ندارد.^۴

قسمت دوم - تغییر عناصر دعوی بعد از آغاز آن

همان‌گونه که گفته شد، دعوی عناصری دارد (اطراف دعوی، موضوع دعوی و اسباب دعوی). حال سؤال این است که آیا بعد از آغاز رسیدگی به دعوی، اصحاب دعوی می‌توانند عناصر آن را تغییر دهند؛ به عبارت دیگر و با توجه به این که عناصر دعوی قلمرو آن را مشخص می‌کنند، آیا اصحاب دعوی بعد از شروع رسیدگی به دعوی می‌توانند با تغییر عناصر دعوی قلمرو آن را تغییر دهند؟ در پاسخ به سؤال یادشده باید گفت که پس از آغاز دعوی اصل بر تغییرناپذیری آن است، مگر این که قانون استثنا کرده باشد. این اصل در حقوق کشور ما به صراحت عنوان نشده اما با استقرا در مواد قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان آن را استخراج کرد. مواد ۹۸ و ۱۳۰ الی ۱۴۳ درباره‌ی دعاوی طاری مبین این امر است.

در حقوق فرانسه نیز گرچه در قانون آیین دادرسی مدنی متن قانونی چنین اصلی را پیش‌بینی نشده اما این اصل نزد حقوق‌دانان فرانسه و دکتترین اصلی پذیرفته شده است.^۵ پس از این مقدمه تغییر عناصر دعوی را بررسی می‌کنیم.

1. art - 4: 1, objet du litige est déterminé par les prétentions respectives des parties.
2. art - 5: le juge doit se prononcer sur tout ce qui est demandé et seulement sur ce qui est demandé.
3. art - 7: le juge ne peut fonder sa décision sur de faits qui ne sont pas dans Le debat.
4. See: 1-Henry Motulsky, le rôle respectif du juge et des parties dans l'allégation des faits, Dalloz, 1964, chron. P. 235. 2- Gérard Couchez, Procédeur civil, 15 e édition, Sirey, 2008, no227, P. 235, rôle respectifs du juge et des parties.
5. See: 1- Pierre Azaud, l'immutabilité de la demand en droit judiciaire française, les éditions domat, Montchrestion, 1935. 2- Jacques Miguet, immutabilité et evolution du litige – thèse pour la doctorat en droit, université des sciences sociaux Toulouse, 1975.

تغییر اطراف دعوی

اطراف دعوی به موجب دادخواست آغازگر دعوی، تعیین می‌شود (بند ۱ و ۲ ماده ۵۱). به موجب این دو بند باید در دادخواست نام و نام خانوادگی خواهان یا خواهان‌ها و خوانده یا خواندگان به‌طور دقیق با ذکر سایر مشخصات بیان شود.

حال سؤال این است که بعد از تقدیم دادخواست و آغاز دعوی آیا امکان می‌توان بر تعداد اشخاص داخل در دعوی اضافه کرده و بدین ترتیب اطراف دعوی تغییر پیدا کند؟ قانون آیین دادرسی مدنی به موجب ماده ۱۳۰ اجازه ورود اشخاص ثالث به دعوی را داده است. با ورود اشخاص ثالث به دعوی بر تعداد خواهان‌ها اضافه می‌شود. هم‌چنین ماده ۱۳۵ اجازه جلب اشخاص ثالث را به دعوی می‌دهد. ثالثی که به دعوی جلب می‌شود خوانده محسوب شده (ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی) و بدین ترتیب بر تعداد خواندگان دعوی اضافه می‌شود. بنابراین، به موجب مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ تغییر اصحاب دعوی امکان‌پذیر می‌باشد. اما قانون‌گذار برای جلب شخص ثالث شرایطی را پیش‌بینی کرده است. به موجب ماده ۱۳۵ امکان ارایه‌ی دلیل برای طرح دعوی جلب شخص ثالث چه دعوی در مرحله‌ی بدوی باشد چه تجدیدنظر تنها تا پایان جلسه‌ی اول وجود دارد. بنابراین جلب شخص ثالث تنها در جلسه‌ی اول امکان‌پذیر می‌باشد. البته با توجه به این که هم‌اکنون رویه‌ی رسیدگی در دادگاه‌های تجدیدنظر به‌صورت غیرحضوری است، این سؤال مطرح می‌شود که تعیین جلسه‌ی اول در دادگاه تجدیدنظر چگونه می‌باشد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت در صورتی که پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال شده باشد، پس از ارجاع پرونده به شعبه، مادام که شعبه به پرونده رسیدگی نکرده، تجدیدنظر خواه یا تجدیدنظر خوانده می‌تواند دادخواست جلب شخص ثالث را به شعبه‌ی رسیدگی کننده ارایه دهد، هم‌چنین جلب شخص ثالث در اعتراض به رأی غیابی وفق ماده ۱۳۶ پیش‌بینی شده است. دادگاه تجدیدنظر در صورت احراز ارتباط دعوی جلب شخص ثالث با دعوی اصلی، آن را ثبت و جهت حفظ حقوق مجلوب ثالث، جلسه رسیدگی تعیین می‌کند.^۱ درباره‌ی دعوی ورود شخص ثالث، با توجه به این که اصل بر بی‌اطلاعی او از وجود دعوی می‌باشد، قانون‌گذار اجازه ورود شخص ثالث در مرحله‌ی بدوی و تجدیدنظر و در کلیه‌ی جلسه‌ها را داده است.

۱. برای مطالعه پیرامون دعاوی طاری و شرایط اقامه آن ر.ک: مقصودپور، رسول، دعاوی طاری و شرایط اقامه آن، چاپ دوم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۹.

تغییر موضوع دعوی

قبل از پرداختن به چگونگی تغییر موضوع دعوی، باید موضوع دعوی تعریف و مشخص شود. باید گفت که موضوع دعوی اعم از خواسته است و خواسته دعوی متقابل و وارد ثالث را شامل می‌شود. به موجب بند سوم ماده ۵۱، یکی از شرایط دادخواست، تعیین خواسته می‌باشد. نویسندگان حقوقی کتاب‌های دادرسی خواسته را تعریف نکرده بلکه مصداق آن را بیان کرده‌اند (متین دفتری، همان، ص ۳۱۹ و شمس، ۱۳۸۱، جلد ۲، ص ۳۵). دکتر لنگرودی در کتاب دانش‌نامه‌ی حقوقی، خواسته را به گونه‌ای تعریف کرده که مترادف با موضوع دعوی است. ایشان خواسته را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «آنچه را که مدعی از دادگاه تقاضا می‌کند، خواسته (مدعی‌به) نامیده می‌شود» (لنگرودی، همان، ص ۳۳۷). در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه موضوع دعوی آن چیزی می‌باشد که اصحاب دادگاه از دادگاه می‌خواهند.

ماده ۴ این قانون مقرر می‌دارد: «موضوع دعوی با توجه به ادعاهای اطراف دعوی معین می‌شود. این ادعاها با توجه به دادخواست و دفاعیات خواننده یا خوانندگان تعیین می‌شود».^۱ در حقوق فرانسه همان‌گونه که آمد، ماده ۴ از موضوع دعوی سخن گفته است. بند ۲ ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز بیان موضوع دعوی، اسباب حکمی و موضوعی را از جمله شرایط دادخواست دانسته که ضمانت اجرای عدم رعایت آن، ابطال دادخواست می‌باشد.^۲

با توجه به آنچه گفته شد، سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا تغییر خواسته پس از تقدیم دادخواست، ثبت و ابلاغ آن به خواننده و آغاز دعوی، امکان دارد یا خیر؟ قسمت دوم ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی به این سؤال پاسخ مثبت داده است؛ این ماده مقرر می‌دارد: «خواهان می‌تواند خواسته‌ی خود را که در دادخواست تصریح کرده، در تمام مراحل دادرسی کم کند اما افزودن آن یا تغییر نحوه‌ی دعوی یا خواسته یا درخواست در صورتی امکان دارد که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن‌را به دادگاه اعلام کرده باشد». بنابراین، به موجب این ماده امکان تغییر

1. art 4: l'objet du litige est déterminé par les prétentions respectives des parties. ces prétentions sont fixées par l'acte introductif d'instance et par les conclusions en défense.

2. art 56: l'assignation contient à peine de nullité outre les mentions prescrites pour l'acte d'huissier de justice 2: l'objet de la demande avec un autre exposé des moyens en fait et en droit.

خواسته‌ی (موضوع) دعوی وجود دارد، البته به شرط این که با دعوی طرح شده ارتباط داشته باشد و این بحث باید در مقاله‌ای جداگانه بررسی شود.^۱

تغییر سبب دعوی

قبل از بررسی و مطالعه‌ی این امر که آیا بعد از طرح دعوی، تغییر سبب آن امکان‌پذیر است یا خیر، ابتدا باید درباره‌ی سبب دعوی بحث شده و توصیف شود، آن‌گاه در مورد امکان تغییر آن پس از طرح دعوی، بحث شود.

الف - بررسی ماهیت سبب دعوی

در قانون آیین دادرسی مدنی نامی از سبب دعوی بیان نشده و به جای آن از عنوان تعهد و جهت، استفاده شده است. ماده‌ی ۵۱ از جمله شرایط دادخواست را این‌گونه بیان می‌کند، تعهدات و جهاتی که خواهان به موجب آن خود را ذی‌حق می‌داند. تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد. ماده ۲۹۶ نیز قاضی را مکلف کرده که در انشای رأی، جهات رأی را بین کند. این ماده مقرر می‌دارد: «رأی دادگاه پس از انشا، باید نوشته شود و به امضای دادرس یا دادستان برسد و نکات زیر در آن رعایت شود: ۱- ... ۲- ... ۳- ... ۴- جهات، دلایل، اصول و مواد قانونی که رأی براساس آنها صادر شده است.»

به نظر می‌رسد در دو ماده‌ی یادشده منظور از تعهد و جهت، سببی باشد که خواهان اعلام می‌دارد به موجب آن برای او حق ایجاد شده است، البته در مورد بیان جهات رأی به وسیله‌ی قاضی باید بین جهات حکمی و جهات موضوعی (اسباب حکمی و موضوعی رأی) تفاوت قائل شد. حال با توجه به آنچه گفته شد آیا می‌توان سبب یا اسباب دعوی را تعریف و ماهیت آن را تبیین کرد؟

همان‌گونه که دیدیم، قانون در این مورد ساکت است؛ حقوق‌دانان کشور ما نیز سبب را تعریف نکرده‌اند. دکتر کاتوزیان همان تعریفی که فرهنگ دالوز از سبب ارایه کرده را بیان نموده و به علت دشواری تعریف، خود سبب را تعریف نکرده است (کاتوزیان، همان،

۱. در خصوص ارتباط دعاوی ر.ک: ۱- بدیع‌اله فتحی مستانی، بررسی دعوی متقابل در حقوق انگلستان، فرانسه و ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، زمستان ۱۳۸۶ و

Repertoire de Procédure Civil, 2001, connexité, par Cadiet aussi litispence par le meme, auteur



ص ۲۹۰). در حقوق فرانسه نیز در مورد تعریف سبب دعوی بین حقوق دانان اختلاف بوده و به همین دلیل قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه کلمه سبب^۱ را به کار نبرده است؛ زیرا کلمه‌ی بیان شده‌ی سبب در ماده‌ی ۱۳۵۱ قانون مدنی فرانسه و در بحث اعتبار امر قضاوت شده، موجب اختلاف نظر بین حقوق دانان شده بود. ماده‌ای که مقرر می‌دارد: «اعتبار امر قضاوت شده فقط در مورد آنچه موضوع رأی بوده، می‌باشد و لازم است که خواسته‌ی همان خواسته و مبتنی بر همان سبب بوده و بین همان اشخاص (اطراف دعوی) باشد.^۲ به علت همین اختلاف از تفسیر سبب (جهت)، نویسندگان قانون آیین دادرسی مدنی به جای سبب از عبارت اساس دعوی استفاده کرده‌اند (مواد ۶، ۱۲ و ۵۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه).

ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه در این مورد بیان می‌دارد: «اثبات حقایقی که اساس دعوی می‌باشد بر عهده‌ی اصحاب دعوی است^۳». البته استفاده از اصطلاح اساس دعوی^۴ به جای سبب دعوی^۵ نیز نتوانسته مشکل را حل کند. به هر حال در حقوق فرانسه در مورد سبب دعوی سه نظریه ارایه شده که به دو نظریه‌ی معروف به‌طور خلاصه اشاره می‌شود: به موجب نظر اول، سبب به معنای قاعده‌ی حقوقی که اساس دعوی می‌باشد. یعنی قاعده یا آن دسته از قواعد حقوقی که اساس خواسته هستند؛ در این تعریف، حقایق مستند دعوی تنها وسیله‌ی اثبات حق می‌باشند نه سبب دعوی^۶. گروه دیگری که هنری موتولسکی در رأس آنها قرار دارد، سبب را مجموع حقایق مستند موضوع دعوی می‌دانند. به نظر این دسته از حقوق دانان، خواهان برای اثبات خواسته‌ی خویش ناچار به توجیه قانونی حقایق مستند حق یا به عبارت دیگر توصیف آنها نیست.^۷ به موجب این نظریه، قانون جزء سبب دعوی نیست؛ زیرا تعیین قانون حاکم بر قضیه به عهده‌ی قاضی بوده و او با توجه به

1. Cause

2. art 1351: l'autorité de la chose jugée n'a lieu qu'à l'égard de ce qui a fait l'objet du jugement. il faut que la chose demandée soit la même que la demand soit fondée sur la même cause, que la demande soit entre les mêmes parties.

3. art 6: a' l'appui de leurs prétentions, les parties ont la charge d'alléguer les faits propres à les fonder.

4. le fondement de l'action

5. la cause de l'action

6. la cause, c'est le fondement juridique de la prétention, c'est à dire, la règle de droit sur la quelle elle est fondée. Jean Savatier, note J. C. P. 1953. II - 7601.

7. le cause de la prétention est la complex des faits allégués à l'appui de la prétention indépendamment de la règle de droit invoqué où de la qualification juridique proposé par parties: Henry, Motulsky, Ecrits, Etudes et Notes de Procédure Civil, Dalloze, 1973. P. 38.

اصل «تعیین قلمرو دعوی به عهده اصحاب دعوی است»^۱ حق تعبیر سبب دعوی را ندارد. بنابراین باید سبب دعوی را محدود به مجموعه حقایق مستند دعوی کرده و عناصر حکمی را از آن حذف کرد.

برای جمع بین این دو نظریه، نظریه‌ی سومی ارائه شد که به موجب آن، منظور از سبب دعوی، مجموعه‌ی حقایقی می‌باشد که از نظر قضایی توصیف شده است.^۲

بر اساس این نظریه بین حقیقت مستند دعوی و حکم، یک همبستگی همیشگی وجود دارد؛ قاعده‌ی حقوقی نمی‌تواند به تنهایی سبب دعوی باشد، مگر این که با حقیقتی آمیخته شود و یک وضعیت واقعی^۳ هنگامی شکل حقوقی به خود می‌گیرد که با یک حکم یا قاعده‌ی حقوقی درآمیزد. در واقع می‌توان گفت به واسطه‌ی توصیف قضایی، اشتراکی بین حقیقت و حکم به وجود می‌آید که بدون آن، حقیقت نمی‌تواند سبب دعوی قرار گیرد^۴ (Hebrau, 1991, p. 67).

به نظر می‌رسد اختلاف در تعریف سبب دعوی به علت درهم آمیختن سبب دعوی با سبب در اعتبار امر قضاوت شده، به وجود آمده است. بنابراین برای تحریر سبب دعوی باید این دو را با وجود شباهت و نزدیکی از یکدیگر تفکیک کرد. زیرا سبب یا اسباب دعوی، عمل یا واقعه‌ی حقوقی بوده و خواهان ادعا می‌کند به موجب آن حقی برای او ایجاد شده است و از نظر خواننده، سبب یا اسباب، عمل یا واقعه‌ی حقوقی است که او به استناد آن ادعای خواهان را مردود می‌شمارد که به طور خلاصه به آنها واقعیت گفته می‌شود. به طور مثال اگر خواهان به استناد قرارداد، حقی را علیه خواهان مطالبه کرده باشد، حقیقت مورد استناد او، حق قراردادی است و اگر خواننده در پاسخ به ادعای خواهان ادعا کند قرارداد بین او و خواهان فسخ شده، حقیقت مورد استناد او فسخ قرارداد می‌شود. اما سبب در اعتبار امر قضاوت شده افزون بر حقایق (اعمال و وقایع حقیقی مورد استناد طرفین) شامل توصیف حقوقی واقعیت و مواد قانونی مورد استناد نیز می‌شود. حال با توجه به تفکیک سبب یا اسباب دعوی از سبب یا اسباب حکم می‌توان سبب دعوی را این گونه تعریف کرد: «سبب

1. le princip dispositif

2. l'ensemble des faits juridiques qualifiés

3. Situation de fait

۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سید احمد محمود، اصول التقاضی وفقاً لقانون المرافعات؟، جامعه عین الشمس، ۲۰۰۵م، ص ۱۸۲، سبب الدعوی.



با اسباب دعوی عبارت است از اعمال یا وقایع حقوقی یا مواد قانونی که خواهان به استناد آنها خود را صاحب حقی می‌داند که از طرف خوانده مورد انکار و تضییع یا تعرض قرار گرفته است؛ زیرا منشأ هر حق خصوصی که برای افراد ایجاد می‌شود، عمل، واقعه‌ی حقوقی یا قانون می‌باشد.»

ب - امکان تغییر سبب دعوی در دادرسی

همان گونه که قبلاً گفته شد، ماده‌ی ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «خواهان می‌تواند خواسته‌ی خود را که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند. اما افزودن آن یا تغییر نحوه‌ی دعوی یا خواسته یا درخواست در صورتی امکان دارد که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه‌ی دادرسی آن را به دادگاه اعلام کرده باشد.» ملاحظه می‌شود قانون سخنی از تغییر سبب دعوی به میان نیاورده بلکه تغییر نحوه‌ی دعوی را پذیرفته است.

حال سؤالی که مطرح می‌شود این که آیا تغییر نحوه‌ی دعوی همان تغییر سبب دعوی است یا خیر؟ حقوق دانان این سؤال را طرح نکرده‌اند. دکتر شمس تغییر نحوه‌ی دعوی را تعریف و تبیین نکرده اما در مثالی که برای توضیح آن بیان کرده، تغییر نحوه‌ی دعوی را همان تغییر سبب دانسته است (شمس، ۱۳۸۱، جلد ۲، ص ۱۶۷). به نظر ما نیز منظور از تغییر نحوه‌ی دعوی، تغییر سبب دعوی می‌باشد. بنابراین خواهان می‌تواند تا پایان اولین جلسه‌ی دادرسی سبب دعوای خود را تغییر دهد.

برای مثال، ابتدا، سبب دعوی خود را فسخ معامله به سبب وجود خیار غبن قرار داده است، اما پس از ارایه‌ی دادخواست متوجه می‌شود که مبیع معیوب بوده و اگر سبب دعوی او خیار غبن بود، احتمال موفقیت در دعوای بیشتر می‌بود؛ بنابراین سبب خواسته‌ی خود که وجود خیار غبن بوده را تغییر و سبب آن را خیار غیب تعیین می‌کند یا در مواردی که خواهان می‌تواند بر مبنای مسئولیت قراردادی یا قهری اقامه‌ی دعوی کند (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۱۲۸). منظور از تغییر نحوه‌ی دعوی، تغییر سبب از مسئولیت قراردادی به مسئولیت قهری و برعکس می‌باشد.

ج - اضافه کردن بر اسباب دعوی

همان گونه که گفته شد، منظور از سبب دعوی عمل، واقعه‌ی حقوقی یا قانونی بوده و خواهان به استناد آن خود را ذی‌حق در مطالبه‌ی خواسته می‌داند. در مواردی امکان دارد

که خواهان بتواند به علت وجود چند سبب، خواسته را مطالبه کند؛ به طور مثال اگر خواهان خواهان فسخ عقد بیع باشد، وجود هر کدام از خيارات در صورت اثبات برای مطالبه خواهان کافی می باشد. حال خواهان ابتدا هنگام تقدیم دادخواست، سبب تقاضای فسخ بیع را خیار تخلف وصف بیان کرده و پس از اقامه دعوی متوجه می شود که میبایست معیوب بوده است. آیا خواهان می تواند به دلیل اطمینان از صدور حکم بر فسخ قرارداد به سبب خواهان خویشتن بیافزاید و افزون بر خیار تخلف وصف، وجود خیار عیب را نیز به عنوان سبب دعوی اضافه کند؟

به نظر می رسد پاسخ مثبت است و خواهان می تواند سبب دعوی را افزون بر سبب اول (وجود خیار تخلف وصف) خیار عیب قرار دهد. امکان دارد به این نظر ایراد وارد شده و گفته شود اثبات خیار تخلف وصف برای اعلام فسخ قرارداد کافی بوده و نیاز به افزودن سبب دیگر، مثلاً خیار عیب، نیست. در پاسخ به این ایراد می توان گفت امکان دارد از نظر قاضی وجود خیار تخلف وصف محرز نباشد؛ در این صورت در صورت اثبات وجود خیار عیب دادگاه حکم بر فسخ قرارداد به سبب معیوب بودن میباید دهد. ایراد دیگری که امکان دارد وارد شود این که در این صورت خواهان غیرمنجز خواهد بود. این ایراد نیز وارد نیست زیرا جمع اسباب متعدد برای تحقق یک مسبب (خواسته) در صورتی که موجب تغییر خواهان نشود، جایز است. اما در مواردی که آثار پذیرش یک سبب با سبب دیگر متفاوت باشد، در این صورت شاید قبول دعوی با اسباب متعدد و یا تجویز اضافه کردن سبب، قابل قبول نباشد. برای مثال، در مواردی که خواهان، تقاضای تخلیه ملک خود را از مستأجری می کند که سرقفلی دارد، اگر سبب تخلیه نیاز شخصی باشد و مالک پس از اقامه دعوی، تعدی و تفریط مستأجر در عین مستأجره را به سبب دعوی بیافزاید، با توجه به این که پذیرش هر کدام از اسباب آثار مختلفی دارد، به نظر می رسد، موجب غیرمنجز بودن خواهان نخواهد شد؛ زیرا در فرض اول (تقاضای تخلیه به سبب نیاز شخصی) و در صورت صدور حکم به تخلیه، مالک مکلف به پرداخت ارزش سرقفلی است اما در مورد دوم، مالک تکلیفی به پرداخت سرقفلی ندارد. البته در این فرض هم می توان گفت با توجه به تقدم و تأخر اسباب یادشده در دادخواست، قاضی ابتدا به سبب اول رسیدگی و در صورت تشخیص صحت، به موجب آن اقدام به صدور حکم کرده و به سایر اسباب رسیدگی نمی کند. بنابراین و با توجه به آنچه گفته شد افزودن سبب نیز امکان پذیر است.



تفاوت سبب و دلیل

دلیل در لغت، به معنای رهبر، راهنما، مرشد و هم‌چنین به معنی حجت و برهان و آنچه برای ثابت کردن امری بیاورند، آمده است (عمید، ۱۳۷۷، ص ۶۰۹). دکتر لنگرودی نیز دلیل را این‌گونه تعریف می‌کند: «هر چیز معلوم که اندیشه را به مجهولی رهبری کند، دلیل است» (لنگرودی، ۱۳۷۶، جلد ۴، ص ۳۱۲). هم‌چنین استاد کاتوزیان در تعریف دلیل گفته است: «در حقوق، هنگامی سخن از دلیل می‌شود که رویدادی، رهنمون حرکت عقل به سوی واقع شود. به بیان دیگر، هرگاه عقل از نشانه‌های یافته‌ی خود بتواند به امری مجهول پی ببرد، آن نشانه را دلیل می‌گویند» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۰). در حقوق فرانسه دلیل و اثبات را مترادف دانسته و این‌گونه تعریف کرده‌اند: «اثبات وجود یک واقعه یا عمل حقوقی به صورتی که قانون مقرر داشته است»^۱. ماده‌ی ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی دلیل را این‌گونه تعریف می‌کند: «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوی برای اثبات یا دفاع از دعوی به آن استناد می‌نمایند». بنابراین و با توجه به تعاریف ارائه شده، دلیل وسیله‌ی اثبات بوده و سبب، عمل یا واقعه‌ی حقوقی که حق را ایجاد کرده است. پس دلیل وسیله‌ای برای اثبات سبب بوده و از این جهت با سبب تفاوت دارد. البته تفکیک و جداسازی دلیل از سبب در عمل ساده نیست؛ به‌طور مثال اگر خواهان به استناد یک فقره چک، اقامه‌ی دعوی کرده و وجه چک را از خواننده مطالبه کند، تفکیک سبب و دلیل به‌خصوص در موردی که دارنده‌ی اولیه‌ی چک آن را به شخص ثالثی منتقل کرده باشد، آسان نیست زیرا در این فرض، چک هم سبب تعهد است هم دلیل اثباتی آن. چرا که چک وسیله‌ی پرداخت بوده و همیشه بر مبنای وجود یک رابطه‌ی حقوقی که رابطه‌ی منشأ نامیده می‌شود، صادر می‌شود. اما پس از انتقال چک به شخص ثالث به موجب وصف تجریدی اسناد تجاری، چک از رابطه‌ی منشأ جدا و خود ارزش ذاتی پیدا می‌کند؛ بنابراین در چنین فرضی چک هم سبب دعوی به پرداخت وجه آن و هم دلیل اثبات آن است. در مورد اعمال حقوقی نیز، حتی هنگامی که عمل حقوقی به‌موجب سند تنظیم شده، سند مثبت عمل حقوقی افزون‌بر آن که دلیل آن می‌باشد، سبب نیز محسوب می‌شود و می‌توان گفت در این‌گونه موارد سبب و دلیل اثباتی آن به نوعی به هم آمیخته شده است.

1. Demonstration de l'existence d'un fait (matérialité d'un dommage) ou d'un act (contrat – testament) dans les formes admise ou requise par la loi: Jerard Cornu, Vocabulaire Juridique, Puf, 8e édition, avril 2007.

آثار عملی تمایز سبب از دلیل

همان گونه که گفته شد، ماده‌ی ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی، تغییر نحوه‌ی دعوی (تغییر سبب دعوی) را تا پایان جلسه‌ی اول می‌پذیرد؛ در نتیجه تغییر سبب دعوی بعد از جلسه‌ی اول در مرحله‌ی بدوی پذیرفته نیست. در مرحله‌ی تجدیدنظر نیز سبب دعوی را نمی‌توان تغییر داد؛ زیرا در صورت تغییر سبب دعوی در مرحله‌ی تجدیدنظر، دعوی تغییر یافته و این دعوی دیگر همان دعوی بدوی نیست؛ چرا که یکی از ارکان آن (سبب دعوا) تغییر یافته، پس دعوی جدیدی بوده و طبق ماده ۳۶۲ همان قانون، دعوی جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر مسموع نیست.

اما در مورد دلیل، بند ۶ ماده ۵۱ قانون و به هنگام احصای شرایط دادخواست، خواهان را مکلف به بیان ادله‌ی خویش و پیوست آنها به دادخواست کرده است: «بیان ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعان و غیره، ادله‌ی مثبت به ترتیب و واضح نوشته می‌شود...». ماده ۵۷ قانون یادشده نیز اظهار می‌دارد: «خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد خود را پیوست دادخواست نماید...». قانون آیین دادرسی مدنی در مورد ارایه‌ی دلایل از طرف خواننده مقررهی خاصی ندارد. در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی بند ۶ ماده‌ی ۷۲ که شبیه به بند ۶ ماده‌ی ۵۱ قانون فعلی بود، مقرر می‌داشت: «ذکر نام ادله و وسایلی که مدعی برای اثبات خود دارد از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعین و...». در مورد خواننده نیز ماده ۱۱۱ مقرر می‌داشت: «مدعی علیه باید در ظرف ده روز پس از رسید دادخواست به ادعای مدعی پاسخ داده، رونوشت گواهی شده کلیه اسناد و دلایل خود را پیوست نماید». ماده‌ی ۱۲۹ همان قانون نیز بیان می‌داشت: «در جلسه دادرسی هیچ گونه دلیل و سند جدیدی از طرفین پذیرفته نمی‌شود». البته در قانون سابق پذیرش دلیل جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر پیش‌بینی شده بود. ماده‌ی ۵۰۹ قانون سابق مقرر کرده بود: «ابراز دلیل جدید ادعای جدید نیست». بنابراین در قانون سابق در مرحله‌ی نخستین، طرفین دعوی باید کلیه‌ی دلایل خود را همراه دادخواست و لایحه‌ی جوابیه تقدیم دادگاه می‌کردند و پس از آن ارایه‌ی دلیل جدید امکان‌پذیر نبود. اما حق ارایه‌ی دلیل جدید در مرحله‌ی پژوهش (تجدیدنظر) را داشتند. قانون جدید آیین دادرسی مدنی در مورد ارایه‌ی دلیل پس از نخستین جلسه در مرحله‌ی نخستین و همچنین ارایه‌ی دلیل جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر ساکت می‌باشد. هم‌اکنون رویه‌ی اغلب دادگاه‌ها این است که دلیل جدید را پس از جلسه‌ی اول در صورت وجود جلسه‌های دیگر

می‌پذیرند و در مرحله‌ی تجدیدنظر نیز همین گونه می‌باشد. دکتر شمس نیز ضمن تفکیک ادعای جدید از دلیل جدید، پذیرش دلیل جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر را می‌پذیرد (شمس، همان، صص ۳۸۵-۳۸۴).

در حقوق فرانسه ماده‌ی ۵۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی جدید، طرح ادعای جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر را نپذیرفته است. این ماده عنوان می‌دارد: «طرفین دعوی حق طرح ادعاهای جدید در مرحله تجدیدنظر را ندارند».^۱ اما ماده‌ی ۵۶۳ قانون یادشده رایحه‌ی دلیل جدید در مرحله‌ی تجدیدنظر را پذیرفته و مقرر می‌دارد: «برای توجیه ادعایی که در مرحله نخستین مطرح نموده‌اند، طرفین دعوی می‌توانند به استدلال جدید، سند جدید و دلایل جدید استناد نمایند».^۲

بنابراین و با توجه به آنچه گفته شد، فقط تا اولین جلسه‌ی مرحله‌ی نخستین می‌توان سبب دعوی را تغییر داد، اما رایحه‌ی دلیل جدید در مرحله‌ی ابتدایی پس از پایان جلسه‌ی اول و در سایر جلسه‌ها و در مرحله‌ی تجدیدنظر میسر می‌باشد. البته این امر در صورتی امکان‌پذیر است که رایحه‌ی دلیل جدید موجب تغییر سبب دعوی نشود. برای مثال، در دعوی مسؤلیت مدنی چنانچه در مرحله‌ی نخستین خواهان به استناد قواعد عمومی مسؤلیت، علیه خوانده اقامه‌ی دعوی کرده باشد، نمی‌تواند در مرحله‌ی تجدیدنظر، قرارداد منعقد بین خود و عامل ورود زیان را به‌عنوان مثبت ادعای خود رایحه کند؛ زیرا در این صورت سبب دعوی را تغییر داده است.

آیین تغییر عناصر دعوی

همان گونه که گفتیم، اصل بر تغییرناپذیری عناصر دعوی می‌باشد مگر در مواردی که قانون اجازه دهد. حال این سؤال مطرح می‌شود؛ در مواردی که قانون اجازه تغییر عناصر دعوی را داده، این تغییر چگونه امکان‌پذیر است. آیا باید دادخواست داد یا درخواست؟ در پاسخ به این سؤال باید تغییر هر کدام از عناصر دعوی را جداگانه بررسی کرد. در مورد تغییر اطراف دعوی گفتیم که افزودن بر تعداد خواندگان با اقامه‌ی دعوی جلب شخص ثالث امکان‌پذیر و مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد. ورود شخص ثالث و اضافه شدن

1. art – 564: les parties ne peuvent soumettre à la cour de nouvelles prétention.

2. art – 563: pour justifier en appel les prétentions qu'elles avaient soumises au premier juge les parties peuvent invoquer des moyen nouveaux, produire de nouvelles pieces ou proposer de novellas preuves.

وارد ثالث به اصحاب دعوی نیز نیازمند به تقدیم دادخواست است. در نتیجه امکان تغییر اصحاب دعوی با رای‌های دادخواست وجود دارد. اما در مورد تغییر خواسته، گفتیم که ماده‌ی ۹۸ قانون، تغییر خواسته را جایز شمرده و خواهان می‌تواند تا پایان جلسه‌ی اول خواسته‌ی خود را که در دادخواست تعیین کرده، تغییر دهد. به نظر می‌رسد تغییر خواسته نیازی به تقدیم دادخواست ندارد و درخواست کفایت می‌کند. اما درخواست باید بر روی برگ دادخواست و به تعداد خواندگان باشد و به آنها ابلاغ شود. زیرا خواندگان باید بتوانند با توجه به تغییر خواسته از خود دفاع کنند. اگر تغییر خواسته در جلسه‌ی دادرسی باشد، دادگاه می‌تواند آن را در صورت جلسه قید و خواسته‌ی جدید را به خواندگان اعلام کند. در این صورت اگر خواننده یا خواندگان با توجه به تغییر خواسته نتوانند از خود دفاع کنند، می‌توانند با توجه به ملاک ماده‌ی ۹۷ قانون آیین دادرسی، تقاضای مهلت کرده و دادگاه در صورت تشخیص، جلسه را تجدید خواهد کرد و نیز هنگامی که درخواست تغییر خواسته، قبل از جلسه‌ی دادرسی بوده و درخواست به خواننده یا خواندگان ابلاغ شده باشد اما فاصله‌ی بین ابلاغ تا جلسه‌ی دادرسی به اندازه‌ای نبوده که خواننده یا خواندگان بتوانند با توجه به تغییر خواسته از خود دفاع کنند.

آنچه که در مورد تغییر خواسته گفته شد، در مورد تغییر سبب نیز مصداق دارد و تغییر سبب نیز نیازی به رای‌های دادخواست ندارد و درخواست کفایت می‌کند. لازمه‌ی اضافه کردن خواسته (طرح دعوی اضافه) نیز تقدیم دادخواست بوده و نمی‌توان با رای‌های درخواست بر خواسته افزود. افزودن بر خواسته، در واقع خواسته‌ی جدیدی است ولو این که با خواسته‌ی قبلی ارتباط کامل داشته باشد. به طور مثال اگر خواسته‌ی اولیه خلع ید بوده و خواهان بخواهد اجرت‌المثل را هم برخواسته اضافه کند نیاز به دادخواست دارد اما کاهش خواسته با تقدیم لایحه امکان‌پذیر است.

نتیجه

دعوی، یک ماهیت حقوقی و مانند سایر ماهیت‌های حقوقی عناصری دارد. عناصر دعوی به وسیله‌ی اطراف دعوی تعیین می‌شود و قاضی حق تغییر آنها را ندارد. اطراف دعوی نیز پس از طرح دعوی حق تغییر عناصر دعوی (اطراف، موضوع و سبب دعوی) را ندارند، مگر در مواردی که قانون اجازه داده باشد. در مورد تغییر خواسته و سبب دعوی (ماده‌ی ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی) بهتر است قانون‌گذار این ماده را اصلاح و تغییر



موضوع و سبب دعوی و آیین آن را به صورت واضح بیان کند تا از این ماده‌ی قانون، رفع ابهام شده، هم اطراف دعوی، حقوق خود را بدانند و هم قضات دادگاه بتوانند قانون را در این مورد بهتر اجرا کنند.

منابع

- اردبیلی، آیت الله العظمی السید عبدالکریم (۱۴۲۳ هـ.ق). *فقه القضاء الجزء الثاني فی اشتراط الكشف عن الاسباب الدعوی، الطبعة الثانية، مؤسسه النشر الجامعه المفید.*
- آلآشتیانی، میرزا محمد حسن (۱۴۰۴ هـ.ق). *کتاب القضاء، منشورات دارالهجره.*
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۲). *دانشنامه حقوقی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.*
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۰). *ترمینولوژی حقوق، چاپ پنجم، تهران، کتابخانه گنج دانش.*
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۶). *دانشنامه حقوقی، جلد چهارم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیر کبیر.*
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۲). *فرهنگ عناصر شناسی حقوق مدنی، حقوق جزا، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.*
- الحسینی العاملی، السید محمدجواد (۱۴۱۸ هـ.ق). *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، المجلد ۲۰- کتاب القضاء - دارالتراث، لبنان، بیروت.*
- الحسینی المراغی، السید عبدالفتاح، التاريخ (۱۴۱۸ هـ.ق). *العناوین، الجزء الثاني، مؤسسه النشر الاسلامی.*
- شمس، عبدالله (۱۳۸۰). *آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران، نشر میزان.*
- شمس، عبدالله (۱۳۸۱). *آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، نشر میزان.*
- عمید، حسن (۱۳۷۷). *فرهنگ عمید، چاپ دوازدهم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.*
- الفاضل لنکرانی، آیت الله العظمی الشیخ محمد (۱۴۲۰ هـ.ق). *تفصیل الشریعه، فی شرح تحریر الوسیله، القضاء والشهادات، مرکز فقه ائمه الاطهار.*
- فتحی مستانی، بدیع اله (۱۳۸۶). *بررسی دعوی متقابل در حقوق انگلستان، فرانسه و ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.*
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳). *اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ چهارم، تهران، کانون وکلای دادگستری مرکز.*
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸). *الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، جلد اول، چاپ دوم، تهران، میزان.*



- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). *اثبات و دلیل اثبات*، جلد اول، تهران، میزان.
- متین دفتری، احمد (۱۳۷۸). *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- محمود، سید احمد (۲۰۰۵م). *اصول التقاضی وفقاً لقانون المرافعات؟*، جامعه عین الشمس، سبب الدعوی.
- مروارید، علی اصغر، لبنان (۱۴۱۳هـ.ق). *سلسله الینابیع الفقہیہ*، جلد ۳۳، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت.
- مقصودپور، رسول (۱۳۸۹). *دعاوی طاری و شرایط اقرار آن*، چاپ دوم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- الموید، الشیخ حسین (۱۴۱۱هـ.ق). *مبانی القضاء و الشهادات*، قم، مکتبه الفراهیدی.
- هرمزی، خیرالله (۱۳۸۹). *توصیف قانونی واقعیات و اهمیت آن در دادرسی*، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۲۸.
- Azard, Pierre (1935). *l'immuabilité de la demand en droit judiciaire française*, les editions domat, Montchrestion.
- Cadiet, Loic, Normand (2010). *Jacques et Amranime Mèkki, Soraya, Théorie Générale du Procèdeur civil, Puf*. La notion d'action.
- Cayrol, Niculus (2003). *Reportoire, de Procèdeur civil*.
- Cornu, Jerard (2007). *Vocabulaine juridique, Puf*, 8e edition.
- Couchez, Gérard (2008). *Procèdeur Civil*, 15 e édotion, Sirey, no. 227, rôle respectifs du juge et des parties.
- Hebrau, Pierre (1991). *Cité Par Henry Solus, Roje Perrot-* droit judiciaire privé – sirey.
- Jean Savatier (1953). note J. C. P. II- 7601.
- Miguet, Jacques (1975). *Immutabilité et evolution du litige*, thèse pour la doctorat en droit, université des sciences sociaux Toulouse.
- Motulsky, Henry, Ecrits, Etudes et Notes de Procèdeur Civil, Dalloze.
- Motulsky, Henry (1964). *le rôle respectif du juge et des parties dans l'allégation des faits*, Dalloz, chron.
- Cadiet, loic (2001). *Reportoire de Procédure Civil*, Connexité, aussi litispendance par le meme, auteur.